**فقه: زکات، جلسه 51: 01/10/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین**

**الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین**

یک روایتی در جلسه قبل ما خواندیم. من یک مقداری سریع در موردش گفته بودم، بعد مراجعه کردم دیدم که اشتباه کرده بودم.

روایتی است ابی بصیر، علی بن حسن، در تهذیب به این شکل وارد شده، علی بن حسن عن حماد عن حریز عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال سمعته یقول لیس فی مال الیتیم زکاة و لیس علیه صلاة و لیس علی جمیع غلاته من نخل او زرع او غلة زکاة، خب در این روایت بحث سندی‌اش ما عرض کردیم علی بن حسن فضال از حماد مستقیم روایت نمی‌کند که مراد از حماد هم حماد بن عیسی است که از حریز نقل می‌کند.

این روایت درش سقط رخ داده، عرض کردم در استبصار عن العباس وارد شده. من در جلسه قبل عرض کردم نقل استبصار درست است؛ بعد مراجعه کردم دیدم نه من در این مورد یک جایی مفصل بحث کردم، و حالا یک مقداری هم می‌خواهم آن بحث راتکمیل کنم.

روایت علی بن حسن فضال از حماد بن عیسی در همین کتاب زکات در سه مورد وارد شده؛ تهذیب، جلد 4، صفحه 9، رقم 24، صفحه 29، رقم 73 که همین روایت مورد بحث ما است. و صفحه 132، رقم 368. ما در مورد این روایت این که آیا علی بن حسن فضال از حمادبن عیسی روایت دارد یا ندارد، در ذیل همین رقم 132 ، 368 آنجا بحث کردیم، به تناسب به همین روایت مورد بحث هم اشاره کردم. ولی یک تعبیری را آنجا نیاوردم. آن این است که نقل استبصار از یک جهت ممکن است تصور بشود بهتر از نقل تهذیب است، آن این است که بین علی بن حسن فضال و حماد بن عیسی کسی واسطه شده؛ ولی خود آن اشکال دارد. اشکالش این است که، من حالا این که نوشتم که باید به آن عبارت اضافه بشود، العباس فی روایة علی بن حسن فضال هو العباس العامر، علی بن حسن فضال از عباس بن عامر خیلی روایت دارد، فراوان. و هو لم یروی عن حماد بن عیسی، و انما روی عن حماد بن عیسی العباس بن معروف و العباس بن معروف لیس من مشایخ علی بن حسن فضال؛ من آنجا فقط نوشتم که عباس بن عامر واسطه بین علی بن حسن فضال و حماد بن عیسی نیست. اصلا نه این عباس نمی‌تواند این وسط اینجا باشد. در آن چیز هم اشاره کردم که این عباس اشتباه ظاهرا به دلیل اینکه در سند قبلی در تهذیب، عباس علی بن حسن فضال از عباس بن عامر نقل کرده بوده، این عن العباس اضافه شده و اشتباه است.

در همان توضیح الاسناد مراجعه کنید، من آنجا بحث کردم به احتمال زیاد گفتم اینجا باید ابراهیم بن هاشم افتاده شده. توضیحش آنجا هست که مراجعه بفرمایید توضیحش هست.

اینها معمولا منشأ سقط این است که سند معلق به سند قبل بوده، فرض کنید سند قبل ابراهیم بن هاشم عن حماد بن عیسی بوده، سندهای بعدی حماد بن عیسی را اول سند قرار داده، به اعتبار ذکر طریقش به حماد بن عیسی که ابراهیم بن هاشم باشد که سندهای بعدی ذکر نکردند، این ابراهیم بن هاشم سقط شده که آنجا اشاره کردم که به خصوص در کتاب زکات فراوان بین علی بن حسن فضال و حماد بن عیسی ابراهیم بن هاشم واسطه واقع شده است.

حالا یک روایتی که فی الجمله مرتبط به این بحث هست، یک عرض کردم عباس از حماد بن عیسی عباس بن معروف است، یک روایت هست، این روایت را نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم، آدرسش را می‌دهم دوستان برای کلاس راهنما کار کنند، و تهذیب، جلد 1، صفحه 329، رقم 963، سعد بن عبدالله عن العباس عن حماد بن عیسی؛ این روایت یک بحث‌هایی دارد، کل این روایت را دوستان مراجعه کنند و.

س: چند بود

ج: جلد 1، صفحه 329، رقم 963 که سندش این است: سعد بن عبدالله عن عباس عن حماد بن عیسی و عبدالله مغیره عن ابن سنان عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن المحرم یموت کیف یحکم به؛ این سندش را به طور کامل رفقا کار کنند، مشکلاتی که این سند دارد و راه حل‌هایی که برای حل این مشکل هست را دنبال کنند ببینیم. ما دیگر وارد بحثش نمی‌شویم چون خیلی دخالت نزدیک در بحث ما ندارد.

خب، این اشاره‌ای به روایت. حالا من امروز یک بحث جانبی را امروز می‌خواهم یک مقداری درباره‌اش صحبت کنم. سه چهار سال قبل من همین شب یلدا یک مقاله‌ای نوشته بودم، به تناسب شب یلدا در مورد به تناسبش در مورد آن حدیث که هست از حضرت امیر(ع) نقل شده که نیرزونا کل یوم؛ در مورد این روایت مفصل نوشتم و اسم مقاله‌اش را هم گذاشتم یلدونا کل لیله، به تناسب آن تعبیر حضرت که نیرزونا کل یوم، ما هم یلدونا کل لیل گذاشتیم و ...

حالا من یک مقداری در مورد آن روایت می‌خواهم بعضی نکاتش را در این جلسه عرض کنم، تفصیلش باشد در جای خودش. مرحوم صدوق در فقیه روایتی نقل می‌کند؛ فقیه، جلد3، صفحه 300، رقم 4073. می‌گوید: اتی علی علیه السلام بهدیة النیروز فقال علیه السلام ما هذا؟ قالوا یا امیر المومنین الیوم النیروز، فقال علیه السلام اصنعوا لنا کل یوم نیروزا، و روی انه قال، در نسخه چاپی اینجوری دارد، نیروزنا کل یوم، نیروزنا کل یوم که مرحوم ملا محمد تقی مجلسی هم در روضة المتقین نیروزنا را معنا کرده؛ ولی ظاهرا نیرزونا کل یوم هست که در منافع عامه هم این وارد شده. در تاریخ بغداد در جلد 13، 326، ترجمه نعمان بن مرزبان جد ابی حنیفه، می‌گویند همان کسی فالوزج آورده، فالوزج یک نوع حلوا است، حلوای خاصی بوده که به هر حال آورده خدمت حضرت امیر(ع). نعمان بن مرزبان جد ابی حنیفه بوده است.

عرض کنم خدمت شما من در قاموس هم به این روایت اشاره کرده، می‌گوید النیروز اول یوم من السنه معرب نوروز قدم علی علی علیه السلام شیء من الحلاوا، همان فالوزج که، فسأل عن، الان یک دانه قنادی سنتی در قم باز شده به نام فالوزج، آن هم به اعتبار همین به اصطلاح فالوزج تاریخی. فسأل عنه فقالوا للنیروز فقال نیرزونا کل یوم و فی المهرجان قال مهرجونا کل یوم؛ در نقل تاریخ بغداد این هست که اختلافی است که این قصه در روز نوروز اتفاق افتاده بوده یا در مهرجان. مهرجان اول پاییز است و اینها. در کدام یک از اینها اتفاق افتاده؛ و این مهرجونا حضرت فرمودند یا نیرزونا؛ در تاج العروس هم همین را دارد، این معرب نوروز که در قاموس هست، ای الیوم الجدیدو قد اشتقوا منه الفعل کما حکی انه قدم علی علی؛ تصریح می‌کند که این فعل است، نیرزونا که عرض کردم در عبارت فقیه، نوروزنا، نیرزونا یا نورزنا، نورزونا، در تاریخ بغداد نورزونا ضبط کرده، در چیز نیروزنا ضبط کرده، چون نیروز یا نوروز هر دوش عبارت فارسی‌اش حضرت فعل ساخته یا به عبارت عربی‌اش. عربی‌اش نیروز است، فارسی‌اس نوروز است.

به هر حال می‌گوید و فیه، تاج العروس تعبیرش کرده و فیه استعمال الفعل من الالفاظ العجمیه و هو من قوت الفصاحه و تلاقة اللسان و قدرت علی الکلام. در مورد این روایت، این روایت در دعائم الاسلام هم نقل شده. در دعائم الاسلام به این شکل نقل شده؛ عنه یعنی عن علی، اینجا صلی الله دارد که معمولا در مورد حضرت علی(ع) دعائم الاسلام صلی الله به کار نمی‌برد، علیه السلام به کار می‌برد. عنه علیه السلام انه اهدی الیه فالوزج فقال ما هذا قال یوم نیروز قالوا فنیرزوا ان قدرتم کل یوم؛ یعنی فهادوا و تواصلوا فی الله، یعنی نیرزوا یعنی هدیه بدهید، به همدیگر رسیدگی کنید به خاطر خدا. دعائم الاسلام، جلد 2، صفحه 326، رقم 1231.

این روایت از سه زاویه می‌شود در موردش بحث کرد. یک زاویه، زاویه به کار بردن واژه‌های زبان دیگر در کلام حضرت امیر صلوات الله علیه آن خودش یک زاویه است. و حتی نه تنها به کار بردند، آن را ازش فعل ساختن و اینکه به عنوان یک لفظ آشنا با آن برخورد کردند. این یک محوری هست که می‌شود در موردش صحبت کرد. در کلمات حضرت امیر(ع) کلمه یک روایتی در بحث عده بود، در بحث عده بود، روایت قالونیه ما اسمش را گذاشته بودیم که حضرت علیه السلام کلمه قالون را به کار برده که لفظ رومی یا به اصطلاح از روم گرفته شده، قالون به معنای خوب و جالب، زین، به این معنا هست که می‌گویند کانون، کالون بوده اصلش و کالون عربی‌اش به صورت قالون. می‌گوینداولین بار اصلا حضرت امیر(ع) این را به کار برده، اولین کسی که این واژه رومی را در عربی به کار برده حضرت امیر علیه السلام بوده است. این را اینجوری می‌گویند.

یا مثلا در روایات دیگر ما یک روایتی داریم از امام صادق علیه السلام در مورد اینکه بعضی گفتند که ثواب روزه لیلة القدر داده می‌شود، حضرت می‌فرماید که نه ثواب روزه ماه رمضان لیله فطر داده می‌شود. انما یعطی القاریجار اجرته عند فراغه من العمل، یک چنین تعبیری. قاریجار، قاریجار معرب کارگر است. کاریگر، یعنی همین کارگر فارسی. کاریگر و آن تبدیل شده به قاریجار، و در تعبیرات ائمه علیهم السلام وارد شده است.

س: همشهری جون

ج: همشاریج، همشاریج در بعضی از روایات وارد شده و امثال اینها. به هر حال جمع آوری تعبیرات مختلفی که معرب‌هایی که به خصوص معرب‌هایی که ورودش یعنی در کلمات ائمه دیگر در کلمات عام نیست، بیشتر به خصوص در کلمات روایات هست این خودش محور یک پژوهش می‌تواند باشد و موارد زیادی می‌تواند اشخاص در این مورد کار بشود.

خب این یک محور. محور دوم محور شیوه برخورد به اصطلاح آیین و شریعت با سنت‌های موجود در اقوام و ملل هست. که چگونه با آنها برخورد شده. آیا آنها پذیرفته شدند یا پذیرفته نشدند؟ خب این هم یک محوری هست. آن چیزی که از روایات استفاده می‌شود، آن این است که در مورد سنت‌ها اگر یک آثار مثبتی این سنت‌ها داشتند، آن آثار مثبت تأیید شده و مورد پذیرش دین قرار گرفته. همین روایت این که می‌گوید در مورد عرض کنم نوروز آن هدیه نوروز دادن، آن رسیدگی که در نوروز وجود دارد، خب به عنوان یک امر مثبت؛ الان هم به هر حال این که رسم هست که ایام نوروز که می‌شود به فقرا کمک می‌کنند، این واقعا یک سنت پسندیده‌ای هست که باید رویش تکیه کرد و روی این جور جنبه‌های مثبت این سنت‌ها پافشاری کرد که جنبه‌های مثبتی هست که مهم است.

حالا خصوص این روایت شاید از جهت سندی حالا ممکن است کسی مرسلات صدوق را معتبر بداند یا نداند، امثال اینها، به هر حال مورد بحث است. شاید نشود از جهت سندی آن را معتبر دانست. ولی یک روایت دیگری هست که آن روایت را از جهت سندی می‌شود تصحیح کرد، صحیحه ابراهیم کرخی است. ابراهیم کرخی را ابراهیم کرخی جزو مشایخ حسن بن محبوب است، حسن بن محبوب از او خیلی روایت دارد و ابن ابی عمیر هم از او روایت دارد و می‌شود توثیقش کرد.

آن روایت این است: بسند صحیح عن ابراهیم الکرخی قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل تکون له الضیعة الکبیره فاذا کان یوم المهرجان او النیروز اهدوا الیه الشیء لیس هو علیهم یتقربون بذلک الیه، فقال الیس هم مصلین؟ قلت بلی، قال فلیقبل هدیتهم و لیکافهم،

س: یقبل یا یُقبل

ج: یَقبل معذرت می‌خواهم، فیقبل هدیتهم و لیکافهم فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لو اهدی الی کراع لقبلت؛ کراع می‌گویند به معنای پاچه است، پاچه گوسفند و آن جوری که، یک به اصطلاح چیز کم قیمتی است. می‌گوید حضرت می‌فرماید اگر یک پاچه گوسفند که قیمت کمی دارد به من هدیه بدهند من قبول می‌کنم، و کان ذلک من الدین، ولو ان کافرا او منافقا اهدی الی وسقا ما قبلت؛ وسق شصت صاع بوده؛ صاع سه چهار کیلو، شصت صاع، مثلا چهار شصت تا یک چیز، خب حجم خیلی زیادی می‌شود دیگر. وسق، شصت تا است اگر اشتباه نکنم. ما قبلت، به هر حال یک حجم زیادی هست.

و کان ذلک من الدین، ابی الله عزوجل لی زبد المشرکین و المنافقین و طعامهم. ببینید آن چیزی که من رویش می‌خواهم تکیه کنم این نکته است که به مناسبت روز مهرجان و روز نوروز یک رسمی قرار داده بودند، هدیه می‌دهند به افراد. حضرت این هدیه را تأیید می‌کند می‌فرماید وقتی مسلمان هستند هدیه را از مسلمان می‌شود پذیرفت. البته در مورد اینکه از کافر هدیه گرفته از این روایت استفاده می‌شود مطلوب نیست، اصلا پیغمبر(ص) هم نمی‌گرفته است. از کافر هدیه گرفتن، حالا آن خودش یک بحث دیگر است و من نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم. ولی در مورد مسلمان هدیه ولو هدیه به مناسبت یک سنت ملی به نام مهرجان یا نیروز، می‌گوید این اصلا این گرفتن هدیه و جواب دادن هدیه کان من الدین، این جور تأیید این شکلی شده، سنت‌های، یعنی آن جنبه‌های مثبت سنت، پذیرفته شده و امثال اینها.

اصنعوا لنا نیروزا هم که در آن روایت هست یا نیرزونا هم به یک معنا تأیید این است که ما آن هدیه دادن‌ها و چیزهایی که باعث تهادوا، تهابوا، در روایات دیگر هست به هم هدیه بدهید به خصوص به خویشاندان و نزدیکان هدیه بدهید که باعث انس و الفت و مهربانی و به هر حال خوب شدن روابط خانوادگی می‌شود.

این هم نکته دوم که خب این نکته مهمی است که مبارزه به آن معنایی که بخواهیم یک سنت را نابود کنیم، این یک بحث البته مفصلی است که برخورد شریعت با سنت‌ها به چه شکل بوده است، حتی اصطلاح سنت‌ها به چه شکل بوده؛ این یک بحث مفصلی است که نمی‌خواهم واردش بشوم.

و خیلی وقت‌ها سنت‌های قومی یک پتانسیل‌هایی داشتند که دین از این پتانسیل‌ها استفاده می‌کرده است و آن را اصطلاح می‌کرده است. مثلا یک نمونه‌اش را حالا مثال بزنم؛ ببینید یکی از سنت‌هایی که وجود داشته در میان به اصطلاح اعراب، سنت ترجیح عرب بر عجم؛ این یک به عنوان یک سنت و فرهنگ بوده است. این در نحوه مبارزه با این سنت به این نبوده که مستقیما با این سنت مبارزه بشود. یکی از نحوه‌های مبارزه این است که عرب را یک معنای خاص برایش شده؛ یک روایت می‌گوید ما اهل بیت(ع) عرب هستیم، شیعیان ما موالی هستند، چیز، نحن العرب، نحن العُرب، نحن العُرب، العرب نحن و شیعتنا الموالی و سایر الناس، این را یعنی آن احتراماتی که به عرب و موالی عرب گذاشته می‌شود آن احترامات را جنبه دینی می‌دهد، جنبه دینی. و مثلا در مرسوم بوده که کسی که به دیگری خدمتی می‌کرده، پولی می‌داده، امثال اینها، این مورد احترام قرار می‌گرفته. در دین این را جنبه دین به دین هدایتش کردند، می‌گویند آن کسی مهم هست که انسان شکر نعمتش را به جا بیاورد که تو را دین دار کرده، تو را مسلمان کرده. المولی من جرد علیه، و این بحث این که کسی که تو را دیندار کرده، این مهم است. یعنی خیلی وقت‌ها آن جنبه‌های پتانسیل‌ها و توانایی‌هایی که یک سنت دارد، آن را ازش استفاده می‌شود با یک رنگ و بوی مذهبی و دینی به آن سنت دادن. خود این یک بحث مفصلی است که خیلی مناسب هست در موردش کار بشود و یک...

من بحث سومی که بیشتر امروز می‌خواستم روی این بحث سوم تکیه کنم، بحث شوخ طبعی امیر المومنین علیه السلام است. این نیرزونا کل یوم، مرحوم علامه ملا محمد تقی مجلسی می‌گویند این شوخی است. در ذیلش، بعد قد ذکر المولی المجلسی فی ذیله، در روضة المتقین، جلد 7، صفحه 349، می‌گوید مطایبة منه علیه السلام، و یدل علی ان النیروز لا شرف له الا بالحلوا، آن حالا آن ذیلش را من خیلی با آن موافق نیستم که حضرت می‌خواهد بفرماید لا شرف له الا بالحلوا، آن همان زاویه دید قبلی است که عرض کردم. می‌خواهد بگوید که آن جنبه هدیه داد‌ن‌ها و امثال اینها را می‌خواهند حضرت تأیید کند و امثال اینها. هر روزتان نوروز باد، نوروزتان پیروز باد را حضرت شاید این یک جمله‌ای بوده که همان موقع‌ها هم شاید مرسوم بوده، حضرت می‌خواهند آن را با شوخی چیز کند که چرا حالا هر روز خلاصه چیز بیاورید و هدیه به ما بدهید و امثال اینها.

این خودش بحث شوخ طبعی و ظرافت، خودش یک موضوعی بوده. امیر المومنین علیه السلام به شوخ طبعی معروف بودند. شوخی طبعی‌ای که گاهی اوقات دشمنان از این شوخ طبعی سوء استفاده می‌کردند. که معاویه به چیز همین انی، لولا فی یا انی رجل تلعابه، و امثال اینها، این به عنوان این که کأن حضرت جدی نیست و ، بین دو مطلب قاتی می‌شده است. یک مطلب ظرافت طبع و شوخ طبعی و یک مطلب دیگر این که شخص به وظایف و دستورات خودش پایبند نیست. شوخ طبعی گاهی اوقات به خاطر ولنگاری است. یعنی طرف ولش، وللش، هر چه می‌خواهد شد شد، این که طرف اصلا بی قید باشد، به معنای بی قید بودن به وظایف الهی. امیر المومنین علیه السلام در آن انی رجل تلعابه، آن را ذیلش را ببینید، حضرت می‌گوید من چطور تلعابه باشم، من از قیامت می‌ترسم. آن کسی که قیامت می‌ترسد آن وظیفه‌شناس است.

این دو تا نکته است با هم قاتی گاهی اوقات می‌شود. بحث وظیفه شناسی، برای وظیفه شناسی لازم نیست آدم اخم و تخم بکند. این دو تا با همدیگر، متأسفانه الان چهره‌ای که گروه‌های تروریستی از اسلام نشان دادند اینجا قاتی کردند، تفکرات داعشی که در کل دنیا پخش شده باعث شده که از اسلام یک چهره عبوس و خشن نشان بدهند و در حالی که این دو تا مطلب باید از هم جدا بشود. بحث وظیفه‌شناسی، جدیت، پایبندی به وظیفه و اینها، و شوخ طبعی، این دو تا با همدیگر منافات ندارد، هیچ منافات ندارد، با همدیگر قابل جمع هستند و خب، امیر المومنین علیه السلام یک اخلاق خوبی داشته.

من به تناسب عبارتی را که گاهی اوقات هم اشاره کردم، در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مراجعه کردم، یک مطلبی را از مرحوم آقای احمدی میانجی شنیده بودم، من مراجعه کردم، حالا این را می‌خوانم، عبارتش، ایشان به تناسب، ببینید ما یک فرهنگی به وسیله خلیفه دوم در آن جامعه ایجاد می‌شود، فرهنگ خشونت؛ دینداری را با خشونت توأم کرده بودند. حوضة خشناع بود، کأن دینداری باید با آن دره، دره یک تازیانه‌ای بوده که عمر داشته، در بعضی چیزها می‌گوید که تازیانه دره عمر از سیف حجاج، به نظرم با سیف حجاج مقایسه شده

س: درة عمر اهیب من سیف الحجاج

ج: من سیف الحجاج، درة عمر اهیب من سیف الحجاج؛

که این چیزی که بوده دینداری را با آن دره می‌شناختند. این است که طبیعتا امیر المومنین(ع) که می‌آید روی کار، آن شوخ طبعی که امیر المومنین علیه السلام داشتند، آن شوخ طبعی را به عنوان تلعابه و الا ان فیه دعابة و امثال اینها تلقی می‌کردند؛ در حالی که اینها با همدیگر اصلا قابل مقایسه نیست.

یک تعبیری ابن ابی الحدید یک بحثی دارد، بحثی در مورد سبب غلظت و فظاظت؛ در شرح نهج البلاغه، جلد 6، صفحه 340 بحثی را شروع می‌کند. می‌گوید: نحن نذکر بعد کلاما کلیا فی سبب الغلظه و الفظاظه و هو الخلق المنافی للخلق الذی کان علیه امیر المومنین علیه السلام؛ امیر المومنین علیه السلام غلظت و فظاظت نداشتند ولی این، سه چهار صفحه، سه صفحه در مورد اینکه چطور می‌شود که اخلاق تند می‌شود، این را صحبت می‌کند. اولین کسی را که به عنوان نمونه برای اخلاق تند ذکر می‌کند عمر بن خطاب است، اولین نفر. و این است، با اینجا شروع می‌کند: می‌گوید کان عمر بن الخطاب اذا غضب علی واحد من اهله لا یسکن غضبه حتی یعض یده عضا شدیدا حتی یدمیها؛ این یعض یده، این ید مراد خودش است یا مراد آن اهلش است. این عبارت یک ابهامی دارد. ولی من از مرحوم آقای احمدی میانجی این را ید اهل معنا می‌کردند. من تردید برایم حاصل شده بود که دست خودش را گاز می‌گرفته یا دست آن اهل را. ذیلی دارد، من از ذیلش همان برداشت آقای احمدی میانجی را به نظرم رسید که درست است.

در ادامه‌اش دارد می‌گوید: ذکر زبیر بن بکار فی الموفقیات، ان سریة جاءت، یک سُریه داریم، یک سَریه داریم؛ سُریه یعنی کنیز، سَریه یعنی گروهی که فرستاده می‌شود به چنگ و در مقابل غزوه. ذکر زبیر بن بکار فی الموفقیات ان سریة جاءت لعبد الرحمن او لعبید الله عمر بن خطاب الیه تشکوه؛ یک کنیزی بوده برای فرزند عمر حالا عبد الرحمن بوده یا عبیدالله بوده، از آن اربابش شکایت می‌کند، بعد می‌گوید ابو عیسی، تعبیر ابو عیسی می‌کند، عمر می‌گوید مراد از ابو عیسی کیست؟ می‌گوید پسرت عبیدالله؛ می‌گوید ابو عیسی؟ خیلی عصبانی می‌شود که چرا کنیه ابو عیسی برای خودش گذاشته. می‌گوید مگر عیسی پدر داشت که ابو عیسی اسم کنیه را چیز بکند و کنیه‌های عرب چیست، اسم پنج شش تا کنیه عجیب و غریب را، می‌گوید از این کنیه‌ها باید بگذارد، ابو عیسی چیست! ببینید کنیه‌های عجق وجقی هم هست که ذکر می‌کند، ابو مره، ابو چی چی، یک کنیه‌های عجیب و غریبی هم آنجا ذکر کرده.

قال ویحک و قد تکنی، چیز او گفت ابو عیسی، گفت و من ابو عیسی، قال ابنک عبیدالله، قال ویحک و قد تکنی بابی عیسی؟ کنیه ابو عیسی به خودش گرفته؟ ثم دعاه، فقال ایها اکتنیت بابی عیسی، فکر می‌کنم یک فحش این وسط حذف شده باشد، ایها الفلان، یک فحشی به او داده، مثلا اکنتیت بابی عیسی، ایها الفلان، مثلا یک چنین چیزی

س: ایها به معنای مهلا و اینها نیست؟

ج: مثلا ایها، آن هم ممکن است ایها.

حالا به هر حال من عبارت را می‌خوانم حالا اینجوری.

اکتنیت بابی عیسی، به کنیه ابی عیسی چیز شدی، فحذر و فزع؛ عمر خیلی قیافه‌اش عصبانی وحشتناک بوده؛ در شرح حالش هم دارد، خیلی گنده و بزرگ بوده، چشم‌هایش سرخ بوده، چشم‌هایش در این چیزش است چشم‌هایش سرخ بوده، البته سرخی چشم احتمالا به دلیل این بوده که خب خیلی شراب خور بوده، سابقه شراب خوری‌اش شدید بوده و اینها، بعد از آن هم مویز ادامه داشته، خوردن شراب و اینها باعث می‌شود که چشم سرخی پیدا کند. احتمالا این که می‌گویند سرخ بوده چشمش و خیلی بزرگ بوده و هیبت قیافه‌اش خیلی مهیب بوده و ترسناک بوده، در شرح حالش، مثلا ببینید این شرح حالش را در حلیة الاولیاء یا معرفت الصحابه یا حلیة الاولیاء ابو نعیم هست، آنجا مفصل در مورد قیافه‌اش و اینها توضیحاتی داده آن را مراجعه بکنید.

به هر حال خب وقتی قیافه‌اش هم عصبانی می‌شده، دیگر حتی پسرهایش هم می‌ترسیده. می‌گوید فحذر و فزع، دیگر نتوانست زبانش بند آمد، نتوانست جواب بدهد، می‌گوید اکتنیت بابی عیسی، می‌گوید هیچ توضیحی نمی‌دهد که، بعد می‌گوید واخذ یده فعضها ثم ضربه، این ظاهرش این است که آن ید پسرش عبیدالله را چیز کرد و گاز گرفت و ثم ضربه، این را ادامه آن نوشته، من تصور می‌کنم که مراد از یعض یده عضا شدیدا، بعد شدید همین عبارت را از زبیر بن بکار در ادامه هم آورده که وقتی عصبانی می‌شد، به هر حال اینجوری بود که تا گاز نمی‌گرفت و خون نمی‌انداخت راحت نمی‌شد.

بعد در ادامه‌اش یک جایی عبارت هم به تناسب این که گفتم، می‌گوید که در معرفة الصحابه ابی نعیم، جلد 1، صفحه 69 آنجا دارد می‌گوید کان عمر اذا غضبه فتل شاربه، سیبیلش را چیز می‌کرده، به اصطلاح، و خیلی غضبناک می‌شد و امثال اینها.

یک نکته‌ای هم اینجا به تناسب عرض بکنم، یک در بعضی از این نقل‌ها دارد که عمر وقتی رفت در یک جایی یک یهودی آمد شکایت کرد که از عمر که خلاصه تو خلاصه فلان شخص به من چیز کرده و صدمه زده و امثال اینها؛ گفت کی بود و اسمش را می‌آورد فلان شخص، الان یادم رفته اسمش را، اوف بن یک کسی را می‌گوید که، خب خیلی عصبانی شد،

س: ...

ج: اوف، اوف دارد در اسمش، اوف بن یادم رفته. به هر حال می‌گوید که این خیلی وقتی دید عصبانی شده، پناه آورد به یک کسی، پناه آورد به کسی، به عبید بن ثابت، به یکی از صحابه پناه آورد گفت که اسمش چیست، من داستان این است، من این را چیز کردم، ولی داستان دارد. خب آن هم خلیفه آمد اعلام کرد که کی این یهودی را اذیت کرد و اینها؟ این واسطه که بود گفت که شما عصبانیت به خرج ندهید، بگذارید حرفش را بزند. می‌گوید ترسید که انقدر عصبانیت بر او غالب بشود که خب می‌گوید اگر عصبانیتش غالب می‌شد دیگر هیچ چیز نمی‌شناخت. این می‌گوید شما خلاصه عصبانیتتان را فروکش کنید، و بگذارید حرفش را بزند. می‌گوید او حرفش را زد و گفت که بله من این را بلا را سرش آوردم ولی داستان داشت؛ این یک دانه زن مسلمان را گرفته بود و باهاش کار خلاف کرده؛ این که من چیز بود داستان این است و خود آن زن هم حاضر است شهادت بدهد و امثال اینها. می‌گوید رفتند سراغ آن زن و آن زن پدر و مادرش گفتند که آبروی ما را نبرند و زن را نبر، بالاخره خود پدر و مادر آمدند پیش عمر که شهادت بدهند و عمر هم آن یهودی را به دار آویخت و چیز کرد، گفت که ما قرار نبود که قرارداد صلح ما به این شکل نبود که شما بخواهید تجاوز کنید به زن‌های مسلمان‌ها و امثال اینها.

من غرضم از نقل این داستان این است که می‌گوید انقدر عصبانی می‌شد که از خود بی خود می‌شد. حواس افراد این بود که بگذار غضبش را کنترل بکنند. از خود همین داستان مشخص می‌شود یک نقلی در کتاب‌های اهل تسنن دارد مجعولیت آن نقل روشن بشود. می‌گوید احذروا یا اتقوا غضب عمر فانه اذا غضب غضب الله؛ خب غضبی که منشأ می‌شود که طرف خلاف بکند، همه می‌ترسیدند که این غضب الله است؟ این خود اینها نقل کردند این را. این شبیه سازی با قضیه حضرت زهرا(س) است. یکی از نکاتی که ما در میان عامه داریم، شبیه سازی است. همه فضائل اهل بیت(ع) را برای آنها شبیه سازی کردند. الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنه، فلان و فلان سید کهول اهل الجنه؛ این جور قرینه سازی و شبیه سازی، این هم نسبت به زهرا(س) که حضرت زهرا(س) گفتند که ان الله لیغضب بغضب فاطمه، این را شبیه سازی کردند در مورد کسی که غضبش خود اینها نقل کردند که وقتی غضب پیدا می‌کرد دیگر هیچ چیزی را نمی‌شناخت و از خودش بیخود می‌شد.

و به هر حال حالا به تناسبات باز یک چیزی را نقل کنم بد نیست. مرحوم فیروزآبادی یک کتابی دارد به نام السبعة من السلف؛ کتاب خیلی جالبی است. آنجا یک فصلی دارد، فصل اول در قول ابی بکر ان لی شیطانا یعترینی فاذا غضبت فاجتنبونی؛ به تناسب این یک ذیلی دارد، می‌گوید که ثم یبقی الکلام فی ان المراد بهذا الشیطان شیاطین الجن او شیاطین الانس؛ چون قرآن تصریح می‌کند که ما شیاطین جن داریم و شیاطین انس داریم. می‌گوید الظاهر الثانی، الظاهر الثانی، اللهم العن شیطان ابی بکر قولوا امین ایها المسلمون جمیعا، این تعبیری هست که مرحوم فیروزآبادی دارد. قولوا آمین ایها المسلمون جمیعا. حالا هم اللهم العن شیطان ابی بکر، قولوا آمین ایها المسلمین.

س: در برخی گزارشات هست که عمر می‌گوید ما ... غیری در مورد همین شیطانا

ج: حالا این فاذا غضبت فاجتبونی، این هم اشاره به همین، این که یک غضبی بر چیز عارض می‌شد. این بحث غضب و بحث خشونت یک فرهنگی بوده که به تعبیر ابن ابی الحدید المنافی للخلق الذی کان علیه امیر المومنین علیه السلام؛ این حالا شما در نظر بگیرید دیگر ابن عباس بحث عول و تعصیب را زمان عثمان مطرح می‌کرده، زمان خلیفه دوم مطرح نمی‌کرده است. از او پرسیدند که برای چه قبلا این حرف‌ها را نمی‌زدی؟ گفت می‌ترسم. یا در بعضی از تعبیرات هست از دره، همان دره وحشتناکش می‌ترسیدم. خب حالا دیگر کسانی مثل ابن عباس مفسر قرآن و امثال اینها بترسند دیگر حضرت زهرا(س).

س: مغیره یک کلام قشنگی دارد در فتح المدینه ابن شبس، می‌گوید ...

ج: اینها متأسفانه بحث غضبناکی، هیبت بی جا، که همه افراد از او بترسند را نمادی از دین قرار دادند. یعنی دین کأن باید به گونه‌ای باشد که همه از او بترسند. سمبل دین یعنی ترس، سمبل دین یعنی وحشت؛ دو تا چیز را با همدیگر قاتی گاهی اوقات می‌کنند. آن جدیت و وظیفه‌شناسی یک چیز است، و مهربانی و لطف و محبت چیز دیگری است. امیر المومنین(ع) جدی بود، انقدر جدی بود که خب برخوردهای جدی‌اش مشخص است دیگر، با عقیل چگونه برخورد می‌کرد با آن جدیت؛ ولی لطیف بود، روح لطیف بود، شوخی و مزاح و متایبه قسمتی از لطافت روح است. ما باید با این نگاه به شوخی نگاه کنیم نه به نگاه اینکه آدم همین جوری هیچ گونه وظیفه‌شناسی ندارد و امثال اینها.

خدا رحمت کند گل آقا را؛ گل آقا خب یک نکته جالبی شاید نمی‌دانم خیلی‌هایتان می‌دانید یا نه، گل آقا یک پسر داشت، پسر شهید داشت. پسرش مفقود الاثر شد، مفقود الاثر شد، هفده هجده ساله هم بود، و چون مفقود الاثر بود برایش فاتحه هم نگرفتند، امثال اینها، یعنی کس پدر شهید است. ولی خب یک کسی است شاد است، سرحال است، اینها با همدیگر منافات ندارد، این دو تا قضیه را قاتی نشود و ما دینمان دین لطف و محبت و مهربانی هست در عین وظیفه‌شناسی؛ در عین جدیت، جدیت با جدیت با نرمی و لطافت هست که اصلا موثر واقع می‌شود و می‌تواند باعث پیشرفت یک جامعه بشود.

انشاء الله خداوند می‌گویم ما حالا گاهگاهی شوخی می‌کنیم می‌گوییم ما از حضرت امیر(ع) هیچی که نداریم، بالاخره یک متایبه‌ای کرده باشیم، این مقدار به ما رسیده باشد که فرزند امیر المومنین علیه السلام هستیم، اقلا این مقدار شوخی این که گاهی اوقات شوخی می‌کنیم از باب اینکه بگوییم ما بالاخره سید هستیم. فرزند امیر المومنین علیه السلام بودن خودمان را ابراز کرده باشیم و.

خب انشاء الله که خداوند ما را همیشه در هر حال جزو شیعیان و محبین و پیروان آن حضرت در هر جهت، حالا ولو قرار بدهد و از تا دامنه قیامت در نسل ما و ذریه ما محبین اهل بیت(ع) و مقبضین دشمنان اهل بیت(ع) قرار بدهد.

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرین